

كتاب الصلاح

اثری در تبیین آرای اسماعیلی از قرن چهارم هجری

فیض الله بوساسب گوشه

دشمنان متعدد اسماعیلیه بوده ابوحاتم در دوره اسفار و مرداویج در میان دیلمیان و گیلیان پیروانی یافت و «بازار او به نزدیک ایشان روا شد». ولی بعد از مدتی «چون دیدند که آن مدت که او وعده کرده بود امام بیرون آید، در گذشته» و امام موعود او ظهور نکرد از او رویگردان شدند و خواستند او را بکشند اما ابوحاتم فرار کرد^۱ و پس از بازگشت به ری بنای از آنجا به آذربایجان رفت و در سال ۲۲۲ درگذشت. در نتیجه اسماعیلیان منطقه ری و جبال ملتی بی سامان شدند.^۲

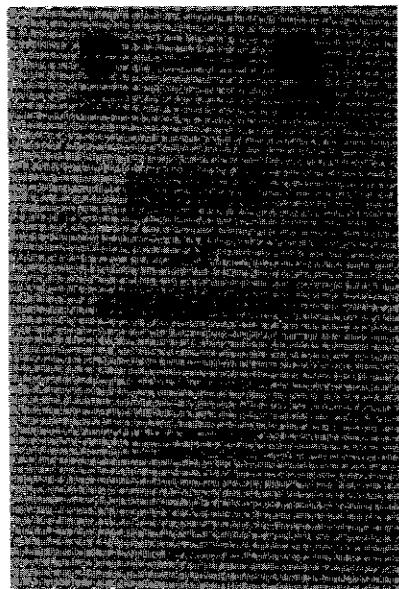
عبدالقاهر بغدادی در اشاره به اسماعیلیان، بعضی از تأییفات اندیشمندان اسماعیلی خراسان و ماوراء النهر را ذکر کرده: «نسفی کتاب المحصول و ابویعقوب (سجستانی) کتاب اساس الدعوه و کتاب تأویل و کتاب کشف الاسرار را برای ایشان بنوشتند و نسفی و ابویعقوب در بد اموزی خود کشته شدند.^۳ غیر از نسفی و ابویعقوب اندیشمند صاحب نظر دیگر قلمرو سامانیان ابوحاتم رازی بوده که حداقل پنج اثر از وی باقی مانده که اکثر آنها هنوز به صورت خطی هستند^۴. از مشهورترین اثر ابوحاتم رازی، کتاب الاصلاح، در سال‌های اخیر چاپ نفیسی صورت گرفته است که مشخصات آن ذکر شد.

(کتاب المحصول نسفي به دست ما نرسیده) ولی بعضی از قسمت‌های آن در کتاب الاصلاح رازی و الیاض حمید الدین کرمانی نقل شده است). نسفي، کتاب المحصول را اندکی پیش از استقرار خلافت فاطمیان یا طی سال‌های نخستین آن نوشته بود. از قرار معلوم نیمة اول آن کتاب، حاوی یک نوع نظام مایعدالطبيعي نوافل‌اطلعلی بوده که نسفي خود، وارد گیش اسماعیلی کرده بود و حال آنکه بخش دوم با هفت دور نبوت در تاریخ بشریت

کتاب حاضر، یکی از منابع اعتقادی اسماعیلیان است که در اوایل قرن چهارم هجری توسط یک داعی اندیشمند اسماعیلی تدوین شده است. ابوحاتم رازی در اوایل قرن چهارم هجری نهضت اسماعیلیه را در وی بر عهده گرفت و بر گسترش فعالیت اسماعیلیان تأکید کرد و داعیانی به نواحی اطراف مانند طبرستان و گرگان و آذربایجان و اصفهان فرستاد. امیر ری - احمد بن علی - دعوت او را پذیرفت و باطنی شد. احمد بن علی در سال ۳۰۷ از طرف خلیفه عباسی مقتدر به حکومت ری منصوب شده بود ولی بعداً نسبت به خلیفه، تمرد و عصيان کرد و با فرزندان حسن بن علی اطروش علوی که در طبرستان و گرگان بودند ارتباط برقرار کرد و مطیع آنها شد. در سال ۳۱۱ ه یوسف بن ابی الساج از آذربایجان به ری لشکر کشید و احمد بن علی از او شکست خورد و کشته شد و سرش به بغداد فرستاده شد.^۵

پس از آن ابوحاتم رازی برای گسترش دعوت به میان دیلمیان رفت^۶ و درین آنها بر ضد علویان به تبلیغ پرداخت و این مقارن با سال‌های آخر حکومت داعی صغیر حسن بن قاسم بود (۳۰۴-۳۱۶ هـ) و جنگ اسغارین شیرویه بر ضد علویان که طی آن حسن بن قاسم از اسفر شکست خورد و حکومت از علویان به دیلمیان به رهبری اسفر منتقل شد. ولی به آمل آمد و به نام نصر سامانی خطبه خواند و گروهی از علویان را قتل عام کرد (۳۱۶ هـ). پس از چندی اسفرار بر ولایت طبرستان، ری و گرگان، قزوین، زنجان، ابهر، قم و همدان و کرج تسلط یافت و بعد نسبت به امیر بخارا عصیان کرد ولی توسط سرداری گیلی کشته شد و حکومت از دیلمیان به گیلیان منتقل گشت.^۷

بنابر این نوشته خواجه نظام الملک که از



- کتاب الاصلاح
- تألیف: ابی حاتم احمد بن حمدان الرازی
- به اهتمام حسین مینوچهر مهدی محقق
- مقدمه (انگلیسی) شین نوموتو/ترجمه مقدمه: سید جلال الدین مجتبی
- ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل، ۱۳۷۷ شمسی.

**کتاب حاضر، یکی از منابع اعتقادی اسماعیلیان است
که در اوایل قرن چهارم هجری تدوین شده است**

ابو حاتم رازی در اوایل قرن چهارم و پنجم هجری تدوین شده است

دعاخانی به نواحی اطراف مانند طبرستان و کتگان و آذربایجان و
اصفهان و فرسنجان

ابوحاتم، آفرینش‌شناسی (علم پیدایش جهان) را چنین توصیف می‌کند: نفس، صورت مرئی را که طبیعت است از ماده (هیولا) ساخته و پدید آورده است. این صورت یا طبیعته جوهر جهان متوسط (العالم الأوسط) است که بدان به عنوان افلاک نیز اشاره می‌شود. در زیر افلاک موجودات مرکب جهان (مرکبات العالم) و محصولات آن (موالیده) یعنی معدنیات، گیاهان و حیوانات هستند (من ۲۸-۳۲).

سجستانی، نفس را «خلق ثانی» می‌داند که «به صورت مردم فرو آمدته» و «نفس در زندگانی پیوسته شود و در اعتدال قرار گیرد و اندر عالم طبیعی هر چه درون مردم است اعتدال تمام نپذیرد و چیزها در عالم به سه بهرست: یکی مواد و یکی نبات و یکی حیوان» و معتقد است که نفس به دو قسمت نخست نمی‌پیوندد زیرا «نفس در زندگانی حسی و در اعتدال عقلی پیوندد و این هر دو بهر در مردم است» و حرکت نفس فراهم کننده همه حرکت‌ها است.^{۱۰}

ابوحاتم، انواع ماده که جهان ما را ساخته‌اند برمی‌شمارد. نخستین آنها شامل حرکت و سکون است و نیز موجودات تخلیلی (وهمه) که نفس، موجب و باعث آنهاست. دوم چهار طبع (الافراد الاربعه) است یعنی: رطوبتی گرمی، سردی و خشکی. سوم شامل چهار عنصر (الامهات الاربعه) است که خود از چهار طبیعت ساخته و ترکیب شده‌اند. (من ۳۷-۴۰) به نظر ابوحاتم، نوع بشر در این جهان به مانند میوه جهان (ثمرة العالم) است و هر انسانی دارای سه نفس (النفس الثالثه) است: نباتی (نامیه) حسی (حسیه) و عقلی (ناظقه) (من ۳۴-۳۳). در مورد نفس عقلانی بین ابوحاتم و نفسی اختلاف است و آن ناشی از اختلاف آن‌ها درباره آموزه نفس است که نسفی طبیعت نفس را

هفتگانه، پیامبران صاحب شریعت و اول‌العزم و چگونگی نجات و رستگاری انسان و رو به رو شدن پیامبران با فرشتگان با ذکر تمونه‌هایی از احوال آنان.

بحث درباره این مطالب در کتاب الریاض اثر یک استاد دیگر فلسفه اسماعیلی یعنی حمید الدین گومانی هم مطرح شده است. گومانی در الریاض نقل قول هایی را از کتاب الاصلاح رازی و از کتاب النصره سجستانی آورده و «در متن خود با ابوحاتم رازی همسوست در حالی که سجستانی به باری نسفی می‌آید». ناشرین کتاب الاصلاح نقل قول هایی کرمانی از ابوحاتم رازی در الریاض را در حاشیه متن اصلی بازنویسی کرده‌اند.

برخلاف عقیده نسفی که طبیعت نفس کامل نیست. ابوحاتم معتقد است که نفس در ذات خود کامل است (تمامه فی ذاته) زیرا نفس در یک حالت کامل (تمام) از عقل اول که یک موجود کامل (تمام) به شمار می‌آید، صادر شده است. با وجود این ادامه می‌دهد که نفس در فعالیت خود (فعل النفس) به

تکامل نیاز دارد. این از آن جهت است که فعالیت نفس در طور کلی سه مبحث را شامل می‌شود. در با زمان کامل نیسته زیرا صدور (ابعاث) آن با زمان (مع الزمان) است اما عقل اول و ایجاد (ابداع) آن، یک وجود واحد است و ایجاد آن مقدم بر زمان (قبل الزمان) محسوب می‌شود. به طور خلاصه، ابوحاتم اظهار می‌کند که نفس در ذات خود کامل است هر چند در فعالیت در زمان ناقص است.^{۱۱}

ابوعیقوب سجستانی، خرد را «خلق اول» و مرکز دو جهان و «رحمت خدای» دانسته که «غفو ریخته شد بر آفرینش تاهر چیزی را از نور عقل اول تابشی بوده مقدار آن چیز» و معتقد است که «نفس با خرد جفت گردد».

سر و کار داشت. این کتاب باعث شد که ابوحاتم کتاب الاصلاح خود را در انتقاد به آن بنویسد. کتاب الاصلاح، ابوعیقوب سجستانی را برانگیخت تا کتابی به نام النصره در دفاع از نظریات استادش نسفی بنویسد. این کتاب سجستانی نیز به دست ما نرسیده است. ولی کتاب دیگری به فارسی از ابوعیقوب سجستانی در دست است به نام گشفت المحبوب و شاید همان باشد که عبدالقاہر بغدادی از آن با عنوان گشف الاسرار یاد می‌کند.

ابو حاتم رازی در کتاب الاصلاح موجود از نسفی و کتاب او نام نبرده ولی مطالبی را نقل و مورد انتقاد قرار داده که صاحب‌نظران معتقدند از کتاب المحبوب نسفی است.^{۱۲} به نظر نگارنده ابوحاتم، مقدمه‌ای هم بر کتاب خود نوشته بود و در آن مقدمه می‌باشد کتاب المحبوب نسفی را معرفی کرده و تصریح کرده باشد که نقل قولهای کتاب الاصلاح از آن کتاب نسفی است. ولی متأسفانه آنچه از کتاب الاصلاح در دست است آن مقدمه ابوحاتم را ندارد.

به هر حال آنچه از این اثر ابوحاتم رازی موجود است به طور کلی سه مبحث را شامل می‌شود. در مبحث نخست که بخش نسبتاً اندکی از حجم کتاب را در بر گرفته به نقل و تفسیر بعضی از آیات قرآن درباره پاره‌های از رفتار و رسوم مذهبی مثل ازدواج و مانند آن و بعضی گناهان می‌پردازد. این مطلب را توضیح داده که آیات قرآن و دستورات مذهبی یک ظاهر و یک باطن دارد، سپس به معانی ظاهری و باطنی تعدادی از آیات اشاره کرده است.^{۱۳} مبحث دوم که نسبت به مبحث سوم حجم کمتری دارد شامل مطالبی فلسفی درباره جهان‌شناسی و خلقت جهان و روان‌شناسی است. و مبحث سوم و عمده کتاب مطالبی است درباره تاریخ مقدس یا ادوار

با وجودی گه ایوحاتم، هزو اسماعیلیان مخالف ادعای امامت فاطمیان افريقا، محسوب می شد، ولی بسیاری از نظریات او بعدها از طرف صاحب نظران سمن فاطمیان،

مورد تأیید و استفاده قرار گرفت و تایید همین موضوع، موجب ماندگاری

كتاب الاصلاح باشد، در صورتی که المحسول نسفی (نخشی) و النصرة ابو یعقوب سجستانی

چون مورد تأیید فاطمیان نبودند و از نظر آنان در خور استنساخ و حفظ و رونویسی

در تسبیح از میان رفند

الفلك
و ماقیه)
جاری
می شود. هر
یک از اصحاب
دور در زمان خود
قطب و نقطه عالم
محسوب می شوند که امر
دین بر حول محور آنان دور
می زند.

بنابر نظر ایوحاتم، اصحاب شریعت
شش نفرند به جهت اینکه هر کدام از آنان احکام

و سنت های دین را برای مردم ترسیم کرددند و مردم
را به آنچه که نجات آنان در آن است راهنمایی
کردند. آدم اولین، ناطق و صاحب شریعت است.
چون اولین کسی بود که دستورات دین را آورد. و
آخرین صاحب شریعت محمد (ص) است به جهت
اینکه بعد از او ناطقی نیست که سنتی بیاورد و مردم
را به اجرای آن وارد و اولوالعزم (اصحاب العازم)
پنج نفرند. اولین آنها نوح است، چون اولین کسی
بود که شریعت و رسوم آدم را منسخ کرد و آدم از
او لوالعزم نبود چون قبل از او شریعتی نبود که آن را
منسخ کند. و اگر آدم دارای شریعت بود
نمی توانستیم نوح را اولوالعزم (صاحب العزیمه)
بنامیم. پس پیامبران اولوالعزم عبارتند از نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص).

اصحابان دوره، هفت نفرند، اولین آنها آدم (ع)
و آخرین شان صاحب دور هفتم است که پیامبر
(ص) بدان بشارت داده و فرموده: «اگر از عمر دنیا
فقط یک روز باقی مانده باشد، خدا آن روز را انقدر
طولانی خواهد کرد تا یکی از فرزندان من خروج کند
و دنیا را که پر از جور شده، پر از عدل گردد». پس
هنگامی که ادوار شش گانه که ما اکنون در دور
ششم آن «دور محمد (ص)» هستیم تمام شده دور
هفتم شروع می شود (ص ۶۱ - ۵۷).

نویسنده دور هفتم را «دورالادوار» نامیده، به
جهت اینکه مردم در این دور حقیقتاً و عملاً به
اصحاب این دور خواهند بیوست. پس اصحابان
شریعت شش و صاحبان عزیمی با اولوالعزمها پنج و
اصحابان ادوار هفت نفرند (ص ۶۲).

ادوار هفت گانه را به شب و روز و به ایام هفته

کامل
نمی داند در
حالی که ایوحاتم معتقد
است نفس در ذات خود کامل است و
نفس عقلانی اثری از عالم بالاست (ص ۳۷ - ۳۴).
ایوحاتم، در آغاز مبحث سوم یعنی «البوت»
عبارتی را نقل قول کرده که به نظر می رسد آن را
از کتاب المحسول نسفی گرفته باشد (گرچه نامی
از نسفی و کتابش در میان نیست). بنابر آن نقل
قول: «الولین ناطق، شریعتی نداشته و از اولوالعزم
بوده و اولوالعزم، هفت نفرند و صاحب دوره هفتم از
اولوالعزم است» (ص ۵۶). ایوحاتم این مطالب را
غلط دانسته و برای اثبات غلط بودن آن به تعریف
اصطلاحات شریعت و عزیمت و دوره پرداخته و
تفاوت معانی آن اصطلاحات را بیان کرده است.
بنابر نظر ایوحاتم، شریعت آن چیزی است که
«النقطه» از برنامه های دینی با الفاظ ظاهری برای
مردم آورده اند و مردم را به آن دعوت کرده اند و
برخاصل و عام مردم واجب است که آنها را بدانند و
قبول کنند و بدان عمل نمایند. کسانی که آنها را
بدانند و عمل کنند و بدون اکراه قبول نمایند اهل
معرفت و غیر آنها اهل جهالت اند.

عزیمت از عزم گرفته شده و امری حتمی و
قطعی است و «اصحاب العازم» بدان جهت بدین
اسم نامیده شده اند که شریعت های انبیاء قبل از
خود را نسخ می کنند و شریعت و رسوم جدیدی
می آورند. اما منظور از دور، مدار اهل عالم است و
مدار این عالم از آسمان و آنچه در آن است (من

تشییه کرده، شش دور اول را به شب و دور هفتم را
به روز. درجات و حکمت اصحاب شرایع در ظاهر
سخنان شان پوشیده است مانند پنهان بودن
ستارگان (کواکب) در روز و منبع بزرگ نور (النیر
العظم) به تنهایی در روز آشکار می شود، اصحاب
همچنانکه صاحب دور هفتم ظاهر می شود. اصحاب
دور هفتم شریعت نمی آورد، بلکه او صاحب کشف
است که بعد از شش دور ظهور می کند. ایام هفته را
هم که حکما در همه شرایع وضع کرده اند و گردش
زمان و روزگار با آن محسوب می شود، با اصحاب
ادوار هفت گانه مقایسه کرده است که در شش روز
آن عمل و کار است و روز هفتم عید است و روزگار
و فعالیت نیست و اول ایام هفته شنبه است و آخر
آن جمعه^۷. و پنج روز دیگر به اولی نسبت داده
می شوند و روز جمعه منفرد است، به نام دور هفتم و
در روز هفتم چیزی خلق نمی شود. چنانکه خداوند،
همه چیز را در شش روز آفرید و این شبیه است به
ظاهر شریعت ها که در ادوار شش گانه «عمل» وجود
دارد ولی صاحب دور هفتم شریعتی وضع نمی کند
که در آن «عمل» وجود داشته باشد بلکه او درون و
باطن شرایع شش ناطق قبل را خواهد گشود و
کشف خواهد کرد (ص ۶۳ - ۶۴).

ابوحاتم با استناد به آیات قرآن و احادیث
کوشیده است ناطق بودن و صاحب شریعت بودن
آدم و اولوالعزم بودن پنج پیامبر دیگر (از نوح تا
محمد (ص)) را ثابت کند و اظهار کرده که همه
«النقطه» به دین واحد دعوت می کرددند و مأمور به
بریا داشتن دین بودند و در دین اختلاف نیست و
اختلاف در ظاهر شریعت های آنان دال بر اختلاف
بین آنان نیست و با وجودی که در الفاظ و کلمات
آن اختلاف وجود دارد، در معنا با هم متفقند (ص
۷۹ - ۸۵). وی این ادعا را که آدم به توحید بدن
عمل دعوت می کرد، رد کرده ولی تصریح کرده
انسان های دور اول از شریعت آدم خارج شدند و به
عبادت انسان پرداختند و تازمان نوح (ع) این روش
را دنبال کردند. پس از آن به داستان توفان نوح و
بردن ابراهیم، اسماعیل و مادرش را به مکه اشاره
کرده است (ص ۸۰ - ۸۳).

در صفحات بعد، ایوحاتم، داستان هایی از
پیامبران مانند داود، سلیمان، یوسف، عموان و زکریا
بیان کرده و در تبیین این داستان ها از آیات قرآن و
احادیث استفاده کرده است (ص ۸۴ - ۱۱۶) ولی
بحث های نسبتاً مفصلی درباره پاره ای حالات،
صفات و اعمال پیامبر اسلام (ص) چون «نق
القمر» «مبشر» و «ذیبر» بودن و «شرح صدر» او و
درباره «ليلة القدر» و نیز توضیحاتی درباره سایر
«النقطه» و «الواحق» آنان و بعضی از متبیین اورده
که پرداختن به تمام مباحث او نیازمند فرست و
مجال دیگری است. در اینجا مبحثی دیگر از دیدگاه
ابوحاتم، مشتمل بر جمع بندی و قضاؤت کلی او

بدين صورت که ناطق‌های اول تا سوم هر يك آورنده شريعي بودند و ناطق‌های چهارم تا ششم به ترتيب تمام کننده و كامل کننده شريعي های ناطق‌های اول تا سوم بودند و خود شريعي جديدي نياورند. ناطق چهارم تمام کننده شريعي ناطق اول مي‌برند و به سوي او باز می‌گرند و به همين ترتيب ششم تمام کننده شريعي ناطق سوم بود. نويسنده برای اثبات گفته‌های خود آياتي از قران و داستان‌هایي از سرگذشت پيامبران را بيان کرده و در تعين جايگاه صاحب دور هفتمن او را «صاحب الكشف» دانسته و دور هفتمن را «دور بسيط» معرفی کرده که صحابيان ادوار قبل مهيا کننده زمينه برای او هستند. صاحب دور هفتمن بالاحدى جفت شمی شود و بدين ترتيب او چهارمين اصحاب شرياع بعد از تكرار و جفت شدن آنهاست و او را شريعي نیست که با شريعي های ديگر جفت شود (ص ۲۰۳-۲۰۱).

بنابر نظر ابوحاتم شريعي های سه گانه با شريعي ناطق سوم و سپس با ناطق ششم تمام و كامل شد و ظهور صاحب دور هفتمن به شريعي های سه گانه گذشته خاتمه می‌دهد و آن ظهور همراه با آوردن شريعي جديدي نیست بلکه دوری جديدي است که با آن عمل خاتمه می‌يابد. (يختتم العمل بها). و از اين جهت او، هم دارای مرتبه چهارم و هم مرتبه هفتمن است. دورهای شش گانه دوره کتمان است و دوره او دوره ظهور و مخالف ادوار شش گانه، مانند مختلف خوشيد با ستارگان، که با آشكارکردن نور خود در روز ستارگان ناپديد می‌شوند (ص ۲۱۰-۲۱۱).

ابو حاتم برای نشان دادن مرتبه هر يك از «نطقاء» آنها را به بدن انسان تشبيه کرده که از شش قسمت: دوبه، دو دست، شکم (جوف) و سر تشکيل شده است و قسمت‌های شش گانه بدن را دليل بر نطقاء شش گانه دانسته. ادم را با پاي راست و موسى را با دست راسته نوح را با پاي چپ و عيسى را به دست چپ ابراهيم را با شکم و پيامبر اسلام (ص) را با سر قیاس کرده و در اين مقابسه جايگاه صاحب دور کشف را به عنوان جوهر هفتمن (على مثال الجوهر السابع) که بالقوه حامل قسمت‌های شش گانه در اين عالم است و بالفعل حامل آن در عالم اعلى است، توصيف کرده که دور او جفتی است برای عالم بسيط (ص ۲۱۱-۲۱۲).

از توضيحاتي که

برای هر يك از قسمت‌های بدن و اهميت آن داده می‌توان فهميد که ناطق سوم را بردو ناطق قبل از او و دو ناطق بعد از او و ناطق‌های چهارم و

ظاهرآ از نصفی است. بنابر اين روایت: «ظهور كلمه به ناطق چهارم تمام (= كامل) شده استه برای اينکه چهارم هميشه تمام کننده حدود است همچنانکه خورشيد در «فلک» چهارم است و تمام کننده ستارگان و نوراني ترين آنها و از او استفاده می‌برند و به سوي او باز می‌گرند و به همين ترتيب هر چيز وسطي كامل کننده دو طرف خود است و اينکه «خير الامور اوسطها» ابوحاتم اين روایت را غلط دانسته و در رد آن دلایل آورده از جمله اينکه تشبيه ناطق چهارم به خورشيد را غلط می‌داند و می‌گويد ناطق چهارم بر ساير نطاقياً أفضل نیست و ساير نطقاء نسبت به ناطق چهارم مانند نسبت ساير کواكب با خورشيد نیستند و چيزی از او اقبیاس نمی‌کنند و پايان آنها هم به او نیست (ص ۱۹۹).

ابوحاتم دلایل ديگري هم در رد درستی آن روایت بیان کرده و به توضيحات مفصل ترى

پرداخته که نظر او را درباره جايگاه هر يك از «نطقاء» روشن می‌کند. وي برتری ناطق چهارم بر ناطق سوم و ناطق پنجم را هم خطأ می‌داند. وي نوشته ناطق چهارم آورنده چهارمين شريعي نیست بلکه او در ترتيب اصحاب ادوار چهارمين نفر است و جايگاه او در بين صحابيان ادوار مثل جايگاه چهارمين روز هفته است و در ايم هفته برتری با آخرين روز است که در اسلام جمعه و نزد يهود شنبه و نزد نصارى يکشنبه است و در هيج يك از شريعيها فضيلتي برای روز چهارم نیست.

جايگاه ناطق چهارم مثل جايگاه چهارمين روز هفته استه نه مانند جايگاه خورشيد میان ساير

سيارات (ص ۲۰۲-۲۰۰).

در توضيح اينکه ناطق چهارم آورنده شريعي جديد نیست می‌گويد: شريعي ها سه تاست و چهار ملت سابق در اسلام اند و بقية فرقه های اسلامي که از اين چهار فرقه منشعب می‌شوند مثل اين چهار فرقه از فرق «مدموهه» در اسلام محسوب می‌شوند و کسانی که اهل جماعت و اهل حق قیمتند يك از آنان كامل کننده شريعي قرین هم دانسته به نحوی که هر

نسبت به «ملل» مختلف بیان می‌شود. وي معتقد به هفت ناطق است، اولين آنها آدم(ع) و آخرين آنها «الناطق القائم بامر الله» «القائم مقام الله» و «الناطق المنتظر» (ص ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۲۹) و ناطقان صاحب شريعي را لواحقی هست که وظيفه آنها دعوت به شريعيت آن نطقاء است و بسياري از آن لواحق را معرفی کرده و توضيح داده و بسياري از پيامبران را که در پنج دور نخست بوده‌اند (لواحق) بر شمرده است. در اين ميان زدشت را جزو دور حضرت موسى (ع) (من اهل دور صاحب التوراه) و صابئين را جزو دور حضرت عيسى (ع) (من اهل دور صاحب الانجيل) دانسته (ص ۱۶۴) ملي راه مزدک و مانی و دیسان (=ابن دیسان) را يكی دانسته و آنها را خارج از ادوار ذکر شده دانسته که با صحابيان آن ادوار در تضاد بوده‌اند (۱۶۲).

وي جامعه ديني را به چهار ملت، به علاوه ملت اسلام دسته‌بندی کرده و آن چهار ملت همان هايی هستند که خداوند در قران ذکر کرده: يهود، نصارى، مجوس و صابئين و غير آنها مشركان و بت پرستاند که ملت محسوب نمی‌شوند (۱۶۲) و آنها را دين های نکوهيده (الاديان المنومة) ناميده به جهت اينکه پيروان آنها (يهود، نصارى، مجوس و صابئين) به پيامبری محمد (ص) اقرار نکرند و آن را انکار کردد (ص ۱۶۵ - ۱۶۴) و اهل اسلام را اهل دين ستوده و اهل حق دانسته است.

ابوحاتم از پنج گروه در اسلام نام برد که چهار تاري آنها که طلاق «التعل بالتعل» با يهود و نصارى و مجوس و صابئين هستند عبارتند از

مرجنه، رافقه، قدریه و مارقه که به ترتيب اشباء چهار ملت سابق در اسلام اند و بقية فرقه های اسلامي که از اين چهار فرقه منشعب می‌شوند مثل اين چهار فرقه از فرق «مدموهه» در اسلام محسوب می‌شوند و کسانی که اهل جماعت و اهل حق قیمتند آناند که اهل دين خالصند به ازاء مسلمانان و آنان «أهل الملة الخامسة المحموده» هستند و کسانی هستند که به صحابيان ادوار گذشته اعتراف و اقرار می‌کنند و به «صاحب الدورالاتي» نيز مقر و معتبرند. پس «أهل الملل» پنجند: يهود، نصارى، مجوس، صابئين و مسلمانان که چهار تاري آنها در گمراهيند و يكی از آنها در هدایت است. و فرقه های

چهار گانه اهل اسلام مثل آن چهار ملت

در كفر و هلاكتند و گروه پنجم از مسلمانان اهل هدایت و نجات (ص ۱۶۵-۱۶۴).

ابوحاتم روایتی را نقل کرده که

مطالب الاصلاح اثر ابوحاتم ولی سيد مبحث را شامل می‌شود:

۱- فقل و تفسير بعضی از آيات قرآن تعلیم به راه رفتار و رسوم مذهبی چون

۲- مذهبی آیین مطالیق فلسفی هر برادر جهان ساختن و هفتم جهان و روان شناسی

۳- اشاره به تاریخ مقدمی یا ادوار هفت کاله، یا ایران عاصم شريعيت و چگونگی

و استخاری انسان و روهه روشن پیامبران با هرستان

پنجم را بر ناطق‌های اول و دوم و ناطق ششم را بر پنج ناطق قبل از برت و افضل دانسته که در دوره او شریعت‌های قبل کامل شد و عمل و کمال آن - بدون کمال علم - تمام و کامل شد و کمال آن صاحب دور هفتم تمام علم و عمل و کمال آن است (ص ۲۲۰-۲۲۳).

در صفحات بعد، ابوحاتم باز مطالبی رائق کرده که ظاهرآ و بنابر آنچه صحنهان کتاب در پا نوشته صفحات یادآوری کرده‌اند مأخذ از کتاب المحصول سفی است و ابوحاتم شرح و توضیحات مفصلی برای اثبات اشتباه بودن آن روایات آورده است.

تویینده و متفکر دیگر اسماعیلی، ابویعقوب سجستانی که آثار متعددی بر جای گذاشته شاگرد و جانشین

محمد بن احمد
نسفی است.
كتاب
كشف

كتاب الاصلاح ابوحاتم رازی تکی از منابع مهم اعتقادی اسماعیلیان محسوب می‌شود

صاحب نظران رسمی فاطمیان مورد تأیید و استفاده قرار گرفت و شاید همین موضوع موجب ماندگاری کتاب الاصلاح باشد در صورتی که المحصول نفسی (نخشی) و النصرة ابوعیعقوب سجستانی چون مورد تأیید فاطمیان نبودند و از نظر آنان در خور استنساخ و حفظ و رونویسی محسوب نمی‌شدند، در نتیجه از میان رفتند».

پیش‌نوشت‌ها:

۱ - نظام الملک، ابو علی حسن بن علی: سیاست نامه (سیروالملوک) به کوشش جعفر شمار، تهران، شرکت

سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۲۵۵.

۲ - ابن الائیر، عزالدین علی: کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۲، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی (بی‌تا) ص ۱۸۴.

۳ - عبدالقاهر بغدادی، ابومنصور: ترجمه الفرقین الفرق در تاریخ مذاهب در اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور، (تهران) انتشارات اشرافی، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۲۰۳-۲۰۲.

۴ - مسعودی، ابوالحسن: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پایندی، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۴، ص ۵۵۸ و ۲۲۲، حمزه بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبياء). ترجمه جعفر شمار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۱۶ به بعد.

۵ - سیاست نامه، ص ۲۵۷.

۶ - دفتری، فرهاد: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریبون بدره‌ای، تهران، فرزان روز، ص ۱۴۳.

۷ - ترجمه الفرقین الفرق، ص ۲۰۳.

۸ - محقق، مهدی: سرآغاز کتاب الاصلاح، ص سیزده.

۹ - دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۷۱.

۱۰ - همان مأخذ، ص ۱۷۱، محقق سرآغاز کتاب الاصلاح، ص دوازده و حواشی صفحات متعددی از کتاب از جمله: ص ۵۶ ح ۵، ص ۶۷ ح ۷، ص ۷۱ ح ۲ و ۷۱ ح ۲ و ۷۲ ح ۲.

۱۱ - کتاب الاصلاح، جزء الاول، ص ۵-۵.

۱۲ - شین نوموتو، مقدمه کتاب الاصلاح، ص پیش‌نویس و هشت.

۱۳ - کتاب الاصلاح، ص ۲۵-۲۳.

۱۴ - ابویعقوب سجستانی: کشف المحجب، با مقدمه به زبان فرانسه به قلم هنری کربن، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۶۷، مقالات اول: در توحید، ص ۲۷-۱۵.

۱۵ - همان مأخذ، ص ۲۹-۲۷.

۱۶ - دکتر شین نوموتو در مقدمه‌ای بر کتاب الاصلاح در تبیین نظر ابوحاتم به جای جمعه «سبت (شنبه)» را روز معاف از کار یا عمل دانسته که اشتباه است، ص سی و یک.

۱۷ - کشف المحجب، ص ۸۱-۸۰.

۱۸ - همان مأخذ، ص ۸۱-۸۰.

۱۹ - برای توضیح بیشتر در این زمینه ر، ک: دفتری: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۷۱.

قیامت را پیدا شود... و دیگر کی عیسی منسوب است به روح خدا و کلمه خدا که بدمید در مریم از جهت بر رستن و زانی او را. بدانک همه شریعت‌ها چون کالبدست کلمه خنای را و کلمه خدا چون روح است همه شریعت‌ها را وعده کرد ایزد کی قیامت نزدیک فرود آمدن عیسی بود، یعنی فرو آمدن کلمه خدا، تا بدان شریعت‌ها زنده گردد و منفعت‌ها آن پیدا شود و آشکار شود آنچه در این شریعت‌ها پنهان است از حقیقت‌ها و سرها. این است معنی فرو آمدن عیسی از آسمان».

سجستانی «در معنی نسبت خداوند قیامت به مهدی» نوشته است که سخن پیغمبران پیش از او در حجاب بود ولی در «دور کشف» «حجاب‌ها» برداشته شود و برهان‌ها روشن و

دلیل‌های آن آشکارا شود «پس نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

نام آن کس مشتق بود

از «هدی» یعنی هیچکس را

از او و از

المحجب فارسی او مشتمل بر هفت بخش یا «مقالات» است. در بخش اول بحث از توحید و در شش بخش دیگر بحث درباره مخلوقات آفریدگار است. سجستانی پس از توضیح درباره دو مخلوق اول و دوم یعنی خرد و نفس به بیان خلقت‌های دیگر: طبیعت، انواع (حیوان، نبات...)، پیامبری و ضرورت آن و ضرورت ترتیب و تعدد پیامبران و بشارت پیامبران پیشین به پیامبران آینده و تأیید آخرين پیشین پیامبران پیشین را، پرداخته و در پیامبران پیشین پیامبران پیشین را، پرداخته و در آخرين پیشین کتاب درباره «برانگیختن» و سرنوشت پس از مرگ توضیح داده است.

ابوحاتم رازی، روایتی را (به احتمال قریب به

یقین از نسفي) نقل کرده که: «پنجمین ناطق به

هفتمین ناطق شبیه است» و این روایت را نقد و

شباهت بین آن دو ناطق را مردود دانسته است (ص ۲۴۳ و بعد آن). سجستانی در بخش ششم کشف

المحجب که موضوع آن پیامبری است تا اثناهای

به این بحث تزدیک شده و شاید می‌خواسته نظر

نسفی را تا حدودی تعديل کند. سجستانی نوشته:

«معنی فرو آمدن عیسی از آسمان آن بودکی آن

علم و حکمت کی عیسی همی بینا کرد خداوند